

به مناسبت ۶۰سالگی دیگو مارادونا

مارادونا بودن

در فیلم تکان‌دهنده «آمادئوس»، که روایتگر سال‌های پایانی زندگی موزارت است، سالیری، آهنگساز دربار وین، نمی‌تواند درک کند که چرا چنین نبوغی به موزارت ارزانی شده است. او موزارت را شایسته چنین ودیعه‌ای نمی‌داند و از این‌رو به ساختن مسیری دست می‌زند که به مرگ این نابغه موسیقی منتهی می‌شود. نبوغ موزارت، مرگ غم‌انگیز او را رقم زد. میکل آنژ نیز در سرتاسر زندگی، در چنگال نبوغ اسیر شده بود و آرزوی مرگ می‌کرد تا رهایی یابد. داستان بتهوون نیز همین‌گونه بود؛ نبوغ او را به انزوا کشاند. نبوغ رنج می‌آورد و این چیزی است که سالیری از درک آن عاجز بود؛ او نمی‌دانست این عطیه به کسی بخشیده می‌شود که تاب تحمل رنج ناشی از آن را نیز داشته باشد.

رومن رولان، در کتاب زندگی میکل آنژ می‌نویسد: «هر که از کیفیت نبوغ بی‌خبر است، باید نگاهی به میکل آنژ افکند.» در دنیای فوتبال نیز، اگر کسی بخواهد از کیفیت نبوغ باخبر شود، باید نگاهی به زندگی ورزشی دیگو مارادونا بیندازد؛ کسی که وجودش سرشار از نبوغ و زندگی‌اش آمیخته به رنج حاصل از آن بود!

توپ فوتبالی که پسر عموی دیگو در تولد سه‌سالگی‌اش به او هدیه داد، برای اولین‌بار از این نبوغ پرده برداشت. استعداد شگرف مارادونا در فوتبال باعث شد وقتی تنها هشت سال داشت با باشگاه آرژانتین جونیورز قرارداد ببندد. در وقت استراحت بین دونیمه بازی‌های این تیم، این پسرک کوچک که از حلبی‌آبادهای بوئنس آیرس آمده بود، با روپایی‌زدن تماشاگران را سرگرم می‌کرد؛ ابتدا با توپ و سپس با یک پرتقال و بعد از آن با یک بطری! سرانجام در ۲۰ اکتبر ۱۹۷۶، زمانی که تنها ۱۶ سال داشت، به عنوان یار تعویضی با پیراهن این تیم وارد زمین شد تا فوتبال حرفه‌ای خود را آغاز کند. درخشش او در زمین بازی، نوید طلوع یک ستاره بزرگ در دنیای فوتبال را می‌داد؛ پس دیری نپایید که به بوکاجونیورز پیوست. مارادونا علاقه زیادی به این تیم داشت اما تنها یک سال در آن بازی کرد زیرا باشگاه به‌علت مشکلات مالی، نمی‌ستوانست او را نگه دارد و از این‌رو بعد از جام جهانی ۱۹۸۲ طی یک قرارداد بی‌سابقه مارادونا را به بارسلونای اسپانیا فروخت اما حضور او در بارسلونا هم دوام چندانی نداشت. پس از فینال کوپا دل‌ری مقابل اتلتیکو مادرید، که با حرکات خشن و کتک‌کاری مارادونا همراه بود، کار او با بارسلونا به پایان رسید و رهسپار ناپل شد. وقتی در ژوئیه ۱۹۸۴ هلیکوپتر حامل دیگو مارادونا در استادیوم سان‌پائولو نشست، ۷۵ هزار نفر از اهالی شهر ناپل، ۲۵۳ خبرنگار و ۷۸ عکاس انتظار او را می‌کشیدند. این استقبال آنقدر پر شور بود که مارادونا برای در امان ماندن از هوادارهای دوآتشه‌اش مجبور شد از چند بدل استفاده کند! در آن روز ناپلی‌ها به استقبال کسی رفته بودند که او را نه صرفاً یک بازیکن بزرگ، بلکه منجی خود می‌دیدند. کسی که می‌تواند آنها را از سال‌ها اسارت در چنگال تحقیر و بازنده‌بودن نجات دهد. این جنوبی‌های نگونبخت برای سال‌ها توسط شمالی‌ها با عنوان «فقیرهای بوگندو» تحقیر شده بودند و در زمین فوتبال محکوم به شکست از آنها بودند. ناپلی‌ها در استادیوم‌های فوتبال شهرهای شمالی با پارچه‌نوشته

«سگ‌ها به ایتالیا خوش آمدید» مورد استقبال قرار می‌گرفتند و هواداران در تورین و میلان با سرود «شماها هیچ‌وقت صابون به عمرتان ندیده‌اید، حتی دریغ از یک قالب... و کوفتی‌های ناپلی شما مایه خجالت ایتالیا هستید»، آنها را مورد خطاب قرار می‌دادند اما به لطف مارادونا ورق برگشت. همه چیز مطابق انتظار پیش رفت و حتی شاید بهتر از آن؛ ناپل خانه مارادونا شد و مارادونا، سان‌جنارو، یعنی قدیس پشتیبان این شهر (قدیسی که به یمن حضور مارادونا، سان‌جنارو ماند و خطاب می‌شد). پس از دو فصل حضور مارادونا در ناپولی، تعداد گل‌های زده این تیم از ۲۴ فصل قبلی آن، بیشتر شد و در فصل ۸۶-۱۹۸۵ ناپولی خود را تا جایگاه سوم سری آ بالا کشید. مارادونا غیرممکن را ممکن کرد و باعث شد ناپل تحقیرشده، بار دیگر سر بلند کند؛ حالا دیگر ناپلی‌ها سربلند راهی ورزشگاه‌های شمال می‌شدند، حالا آنها چیزی برای فخرفروشی به شمال داشتند؛ گل پشت گل و جام پشت جام! آنها اسکودتوی ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰ را فتح کردند و قهرمانی جام یوفای ۱۹۸۹ را نیز به‌دست آوردند. در بازارهای شهر ناپل تابوت‌هایی برای باشگاه‌های شمال و یا بطری‌هایی پر از اشک چشم‌های سیلویو برلوسکنی، مالک باشگاه میلان، به فروش می‌رسید و نوزادان پسر شهر یکی پس از دیگری نام دیگو به خود می‌گرفتند.

مارادونا در پیراهن تیم آرژانتین نیز نقش یک رهبر و نجات‌دهنده را بازی می‌کرد. در جام جهانی ۱۹۸۶ او کاری کرد که همچون ناپلی‌ها، آرژانتینی‌ها نیز او را بپرستند. مارادونا در تمام بازی‌های جام سیزدهم درخشید؛ تا آنجا که می‌گویند او یک تنه تیم را قهرمان کرد. با این وجود، همه مردم دنیا آن تورنمنت و آن قهرمانی و البته مارادونا در پیراهن تیم ملی را با یکی از بازی‌های آن جام جهانی به‌یاد می‌آورند؛ به‌طور واضح‌تر یک بازی و دو گل: دیدار آرژانتین و انگلیس. آنچه ورزشگاه آزتکای مکزیکوسیتی در آن تابستان داغ شاهدش بود بیشتر به یک انتقام شباهت داشت تا پیروزی. در آن بازی که نهایتاً ۲.۱ به نفع آرژانتین به پایان رسید، مارادونا دو گل تاریخی به ثمر رساند. گل اول را او با دست زد. بعد از دفع بد توپ توسط استیو هاج، توپ به سمت دروازه رفت. مارادونا و پیتر شیلتون، دروازه‌بان تیم ملی انگلیس، هر دو به هوا پریدند و مارادونا که قدی به مراتب کوتاه‌تر از شیلتون داشت، متوجه شد که تنها راه گل کردن این توپ، استفاده از دستش است و این کار را هم کرد. داور تونسی مسابقه متوجه خطابودن این گل نشد تا به تعبیر انگلیسی‌ها «بدترین بی‌عدالتی در تاریخ فوتبال» و به تعبیر مارادونا «گل دست خدا» رخ دهد. این گل تمام آرژانتین را به وجد آورد زیرا همچون مارادونا، آنها نیز این گل را انتقام از انگلیسی‌ها برای جنگ فالکلند (جنگی که چهار سال پیش از آن بین دو کشور درگرفته بود) می‌دانستند. آن بازی اما شامل شعبده‌بازی دیگری از مارادونا نیز بود؛ به ثمر رساندن گلی با تکیه بر سرعت بالا و قدرت دریبل فوق‌العاده‌اش که بعدها لقب «گل قرن» را به خود گرفت زیرا در نظرسنجی سال ۲۰۰۱ فیفا، به‌عنوان زیباترین گل قرن بیستم انتخاب شد. جام جهانی ۱۹۹۰ نیز به جاودانگی مارادونا کمک کرد؛ اگرچه در این تورنمنت آرژانتین قهرمان نشد اما تا فینال رسید. ایتالیا میزبان این جام بود و بازی مارادونا در استادیوم‌های شمال این کشور بار دیگر نفرت تماشاگرهای ایتالیایی از او را آشکار ساخت، به طوری که هر بار توپ به پایش می‌رسید، غریو سوت از جمعیت برمی‌خاست و وقتی آرژانتین در ورزشگاه خانگی تیم ناپل توانست ایتالیا را از دور رقابت‌ها حذف کند، این تنفر بیشتر شد، تا آنجا که ایتالیایی‌ها شکست آرژانتین از آلمان را به منزله شکست مارادونا جشن گرفتند. عملکرد خوب مارادونا در این دو تورنمنت نام او را در میان اسطوره‌های جام جهانی ثبت کرد و در انتخاب او به‌عنوان بهترین بازیکن فوتبال در قرن بیستم نقش بسزایی داشت. میراث دیگو مارادونا در تیم ملی آرژانتین آنقدر ارزشمند است که همهٔ ستاره‌های آرژانتینی پس از او، در ترازویی سنجیده می‌شوند که در یک کفه‌اش نام مارادونا قرار دارد.

اما در حالی‌که همه چیز در زمین فوتبال خوب پیش می‌رفت، بیرون از زمین اوضاع خوب نبود. نابغه باید رنج این نبوغ را نیز به دوش می‌کشید. مارادونا کوکائین مصرف می‌کرد. «دیگو آرماندو مارادونا هرگز پیش از مسابقه‌ها از محرک استفاده نکرد تا محدوده‌های بدنش را وسعت بخشد... او سر و کاری با کوکائین داشت اما فقط در میهمانی‌های غم‌انگیزی که می‌خواست فراموش کند یا فراموشش کنند. چرا که افتخار گوشه‌گیرش کرده بود و نمی‌توانست بدون شهرتی زندگی کند که نمی‌گذاشت زندگی کند.»

در سال ۱۹۹۰ مارادونا تصمیم گرفت از ناپولی جدا شود تا از زندانی که ستایش مردم ناپل و کامورا (مافیایی که بر این شهر حاکم بود) برایش ساخته بودند، رهایی یابد. با اعلام این تصمیم، مردم ناپل عروسک‌های مومین مملو از میخ و سوزن را به سمت پنجره خانه‌اش پرتاب کردند و کامورا به این نتیجه رسید که باید او را سر جایش بنشاند؛ میهمانی‌های شبانه و مصرف کوکائین در آنها بهترین بهانه برای کامورا بود تا به مقصودش برسد! سرانجام پس از یک بار تقلب مارادونا در تست کوکائین، نتیجه آزمایش او در ۱۷ مارس ۱۹۹۱ مثبت اعلام شد و به مدت ۱۵ ماه از حضور در تمامی مسابقات فوتبال محرومش کردند. مارادونا که یکباره از «سانتا مارادونا»ی قدیس به «ماراکوکا»ی بزهکار (ماراکوکا ترکیبی از کلمات مارادونا و کوکائین است) سقوط کرد، ناپل را به مقصد بوینس آیرس ترک کرد تا دوران محرومیتش را سپری کند. مارادونا به آرژانتین خسته از کودتا و ناپل خسته از مافیا جانی دوباره بخشیده بود اما خود از پا درآمده بود.

پانزده ماه دوری از زمین فوتبال و عملکرد نه چندان جالب‌توجه در تیم‌های سویا و نیولز اولد بویز، به مارادونا یک اضافه وزن بیش از حد داده بود. با این حال وقتی نام آرژانتین به میان آمد، او هر سختی را به جان خرید تا به جام جهانی ۱۹۹۴ برسد و رسید. او در بازی پلی‌آف با استرالیا بار دیگر پیراهن تیم ملی را به تن کرد و با پیروزی در آن بازی، آرژانتین به جام جهانی پانزدهم صعود کرد. مارادونا در پیروزی آرژانتین برابر یونان و نیجریه نقش مهمی داشت اما چند روز بعد اعلام شد که نتیجه آزمایش دوپینگ او مثبت شده و از جام جهانی اخراجش کردند. در نمونه آزمایش او «افدرین» یافت شده بود. مارادونا مدعی بود از این مکمل برای کاهش وزن استفاده کرده و از ممنوعیت آن بی‌اطلاع بوده است. این اتفاق برای او یک تنبیه بزرگ محسوب می‌شد؛ چیزی که آنها در انتظار عملی کردنش بودند و مارادونا بهانه‌ای به دست‌شان داد. «آنها» یعنی سران فیفا؛ کسانی که مارادونا پیش‌تر با آنها در افتاده بود. مارادونا در جام‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۴ از هاولانژ (رئیس وقت فیفا) و سیاست رسانه‌ای او انتقاد کرده بود؛ سیاستی دیکتاتورمآبانه که بازیکنان را وامی‌داشت تا در آفتاب داغ مکزیک و ایالات متحده آمریکا جان بکنند زیرا بهترین ساعت پخش بازی‌ها در تلویزیون‌های اروپایی با نیمروز در این کشورها مصادف بود. گروهی از بازیکنان به این وضعیت اعتراض کردند؛ یکی از آنها مارادونا بود. مارادونا که در آن زمان یکی از منتقدین سرسخت هاولانژ محسوب می‌شد، در این‌باره با زبانی تند و تیز فیفا را به باد انتقاد گرفت و باید تاوانش را هم پس می‌داد. سپ بلاتر، که آن زمان دستیار شماره یک هاولانژ بود، در واکنش به حرف‌های مارادونا گفت: «آخرین ستاره آرژانتین دی استفانو بود.» معنای این حرف را می‌شد در تصویر مارادونای اخراج شده از جام جهانی ۱۹۹۴ مشاهده کرد.

داستان مارادونا پس از کناره‌گیری از فوتبال، دچار فراز و نشیب‌های زیادی شد. او هنوز هم پایش را از روی دم فیفا برنداشته بود؛ در پایان سال ۱۹۹۴ مارادونا، بِبِتو، فرانچسکولی، هوگو سانچز و گروهی دیگر از بازیکنان اتحادیه‌ای بین‌المللی از بازیکنان را سازماندهی کردند؛ آنها این پرسش را مطرح کردند که چرا معیارهای بین‌المللی حقوق کار در صنعت فوتبال اجرا نمی‌شود؟ در نتیجه این حرکت بود که بعد از سال‌ها اعتصاب و تظاهرات از طریق اتحادیه‌های محلی، سرانجام بازیکنان فوتبال توانستند قراردادهای بهتری ببندند. بعد از آن مارادونا بارها به زمین افتاد و بلند شد. اگرچه پیش‌تر او تنها در زندگی شبانه‌اش کوکائین مصرف می‌کرد، حالا واقعاً به آن اعتیاد پیدا کرده بود. در همه آن سال‌ها هر بار تصویری از او منتشر شد هوادارانش دوست داشتند در آن لحظه چشم‌هایشان را ببندند و هرگاه خبری درباره او پخش شد، دوست داشتند گوش‌هایشان را بگیرند. اعتیاد و اضافه‌وزن داشت جان مارادونا را می‌گرفت. او تا یک قدمی مرگ رفت اما بازگشت. مارادونا بار دیگر به زندگی و دنیای فوتبال بازگشت. در سال ۲۰۰۸ دوباره نام او و تیم ملی آرژانتین به هم گره خورد؛ مارادونا روی نیمکت تیم ملی آرژانتین نشست اما در جام جهانی ۲۰۱۰ ناکام ماند تا کسوت مربیگری را در تیم‌های دسته چندمی ادامه دهد. بعد از پایان یافتن ریاست سپ بلاتر بر فیفا، سرانجام مارادونا برای اولین‌بار به یکی از مراسم فیفا دعوت شد. ال دیگو در حالی در مراسم قرعه‌کشی جام جهانی ۲۰۱۸ حاضر شد که پاپیون زرد او سِت‌نشدنی چیز با صحنه‌آرایی مراسم بود و حرکات عجیب و غریبش نشان می‌داد که چقدر به آن مراسم نمی‌آید. گویی باز هم می‌خواست ثابت کند که هیچ‌گاه نمی‌تواند سنخیتی با هیچ دستگاه قدرتی داشته باشد. اگرچه دستگاه قدرت همواره از مارادونا بیزار بود اما با وجود اشتباهات بسیار، محبوبیت او در میان هوادارانش هیچ‌گاه دچار تنزل نشد و حتی نسل‌های بعد نیز به این خیل عظیم هواداران پیوستند؛ و این خود یک خاصیت عجیب «مارادونا بودن» است.

دیگو آرماندو مارادونا، کسی است که در زندگی خیلی چیزها را به‌دست آورد، خیلی چیزها را به دست نیاورد و خیلی چیزها را از دست داد! در زمین فوتبال «او به رغم کوکائین بهتر از هر کس دیگری بود و نه به دلیل کوکائین.» و در بیرون از میدان، او کسی بود که بسیار دوستش داشتند و خیلی کم درکش کردند. یک زندگی پر فراز و نشیب؟ بهترین بازیکن جهان بودن؟ یک شادی بزرگ و یک رنج بزرگ را همزمان داشتن؟ نه؛ هیچ‌کدام از اینها بزرگ‌ترین تفاوت مارادونا با خیلی از آدم‌های دنیا نیست؛ تفاوت بزرگ این است که برخلاف دیگران او همیشه خودش است؛ درست مثل یک کودک. رومن رولان در جایی از کتابش برای توصیف میکل آنژ از عبارتی استفاده می‌کند که می‌تواند به‌خوبی مارادونای ۶۰ ساله را توصیف کند: «کودک سالخورده».

***کتاب فوتبال در آفتاب و سایه- ادوارد و گالئانو**